

نقد
اقتصاد سیاسی

بازخوانی انقلاب‌های قرن بیستم (۵) انقلاب‌های ویتنام



سعید رهنما
نقد اقتصاد سیاسی
شهریور ۱۳۹۶

در آغاز قرن بیستم ویتنام زیر سلطه‌ی کامل استعمار فرانسه قرار داشت، سلطه‌ی خشن و بی‌رحمانه‌ای که از اواسط قرن نوزدهم در منطقه‌ای که آنرا «هندوچین» (متشکل از ویتنام، لائوس و کامبوج) می‌نامید استقرار یافته بود. پیش از فرانسه نیز کشور فقیر، عقب مانده و دهقانی ویتنام، با نظام سلطنتی فرتوت یک‌هزار ساله، قرن‌ها زیر سلطه‌ی قدرت‌های همجوار، از جمله چین، مغولستان، و سپس قدرت‌های اروپایی آن زمان از جمله پرتغال و هلند قرار داشت. میسیونرهای پرتغالی از اواسط قرن ۱۷ مسیحیت را در منطقه رواج دادند و جمعیت قابل توجهی کاتولیک شده بودند. در عین حال ترکیبی از کنفوسیوسیسم، بودیسم، و تائوایسم بر فرهنگ جامعه تسلط داشت. درگیری بین خاندان‌های بزرگ ویتنام، کشور را به شمال و جنوب تقسیم کرده بود، و تجار خارجی (هلندی‌ها در شمال و پرتغالی‌ها در جنوب) به هر دو طرف در حال جنگ اسلحه می‌فروختند. مردم ویتنام ترکیبی از ۶۰ گروه قومی بودند، اما اکثریت مطلق شان ویتنامی بوده‌اند. به‌دلیل شرایط طبیعی بخش وسیعی از مردم یا در زمین‌های پست در دلتای رودخانه‌ها، زندگی می‌کرده و عده‌ای در کوه‌ها که به مردمان تپه نشین معروف‌اند. این دو گروه، به سبب شرایط زیستی تفاوت‌هایی با هم داشته‌اند. علاوه بر آن، در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ هم تعداد زیادی چینی به ویتنام مهاجرت کردند که عمدتاً شهرنشین و درگیر فعالیت‌های تجاری بودند، آن‌ها تا مدت‌ها در محله‌های خاص خود زندگی می‌کردند و از وظایف و امتیازات ویتنامی‌ها مستثنی بودند. این سیاست را فرانسوی‌ها هم ادامه دادند. از اواسط قرن نوزدهم، به‌دنبال یک سلسله جنگ‌های پی‌درپی و با توسعه طلبی‌های ناپلئون سوم، ویتنام، لائوس و کامبوج به تسخیر فرانسه درآمد. میزان جمعیت ویتنام در آن زمان مشخص نیست، چون حکام محلی که مسئول جمع‌آوری اطلاعات جمعیتی منطقه‌ی خود برای دولت استعماری بودند از ارائه‌ی اطلاعات دقیق، که مبنای کسب مالیات از مردان ۱۷ ساله به بالا بود، خودداری می‌کردند. با آن‌که تاریخ ویتنام قیام‌ها و شورش‌های بسیاری را بر علیه سلطه‌ی خارجی رقم زده بود، استیلای قدرت‌های بیگانه و قرن‌ها تحقیر، جامعه‌ای سرکوب شده را به وجود آورده بود. اما همین مردم سرانجام یکی از بزرگترین مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی تاریخ را بر علیه فرانسه و پس از آن آمریکا به پیش بردند و این دو قدرت بسیار بزرگ امپریالیستی را به شکست دادند.

استعمار فرانسه و جنبش ضد استعمار

استعمار فرانسه که در مجموع حدود یک‌صد سال به طول انجامید، با غارت و چپاول منابع ملی ویتنام و استثمار خشن نیروی کار که عمدتاً از دهقانان فقیر تشکیل می‌شد، همراه بود. نظام مالیاتی دهقانان و دیگر طبقات زحمتکش را سخت تحت فشار قرار داده بود. شیوه‌ی کار در کشت کاری‌های لاستیک، چای، قهوه و تریاک، به شکل اجباری و شبه‌برده‌داری بود. برای نمونه فرانسه که کشت درخت لاستیک را به ویتنام آورد، شرکت‌های بزرگ لاستیک فرانسوی از جمله «میشلن» را مسئول بهره‌برداری از این محصول جدید که آنرا «طلائی سفید» می‌نامیدند، کرد. آن‌طور که «وودساید» اشاره می‌کند، شرایط تولید آن‌چنان بی‌رحمانه بود که طبق گزارش‌های رسمی این شرکت که قاعدتاً از واقعیت فاصله داشت، تعداد ۱۱،۳۷۶ نفر از ۴۵ هزار روستایی ویتنامی که از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۵۱ در کشتکاری‌های‌اش کار می‌کردند، در حین کار مُرده بودند. علاوه بر آن، با شروع جنگ جهانی اول، ویتنام می‌بایست علاوه بر مواد اولیه، نیاز امپراتوری

فرانسه به سرباز و کارگر را تأمین کند. در جنگ جهانی اول پنجاه هزار کارگر و پنجاه هزار سرباز و در جنگ جهانی دوم صد هزار سرباز ویتنامی زیر پرچم فرانسه و برای فرانسه می‌جنگیدند.

از سوی دیگر، نظیر دیگر سلطه‌های استعماری، استعمار فرانسه همزمان با شکستن ساختارهای سنتی روستا، دگرگونی‌های ساختاری، آموزشی، زیرساختی و اقتصادی و اجتماعی بسیاری در ویتنام به وجود آورد. این تحولات با رشد طبقه‌ی متوسط جدید، رشد طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار، همراه بود. در اوایل قرن بیستم، یک نسل کامل ویتنامی‌ها زیر سلطه‌ی فرانسه بزرگ شده بودند. نظام آموزشی از اوایل قرن بیستم بر مبنای اشاعه‌ی علوم و فرهنگ غربی تنظیم شده بود. به‌طور خلاصه، به قولی استعمار هم زندان ساخت و هم دانشگاه.

سلطه‌ی استعمار، جنبش‌های ضد فرانسوی در نقاط مختلف ویتنام را پدید آورد. از اولین رهبران مهم جنبش ضد استعمار، «فان بوی چاو» بود که از اواخر قرن نوزدهم در مکتب کنفوسیوسی پرورش یافته، اما با افکار روسو هم آشنا شده بود. در ۱۹۰۴ با کمک عده‌ی دیگری از دانشوران ویتنامی «انجمن رفرماسیون» را ایجاد کرد. او به ژاپن که به‌تازگی روسیه را شکست داده و اعتبار زیادی کسب کرده بود، سفر کرد و با انقلابیون ضد استعمار چینی و ژاپنی آشنا شد. فان دانشجویان ویتنامی را که در ژاپن درس می‌خواندند بر علیه فرانسه سازمان‌دهی کرد، اما تحت فشار فرانسه، ژاپن این دانشجویان را اخراج و به ویتنام پس فرستاد. او جنبش ضد پرداخت مالیات را نیز آغاز کرد که در واکنش به آن، دولت استعماری فرانسه تعداد زیادی از دانشجویان ویتنامی را اعدام کرد.

انقلاب ۱۹۱۱ چین به رهبری «سون یات سن»، تأثیر مهمی بر مبارزان ویتنامی داشت. «فان» در ۱۹۱۲ تشکل جدیدی را با عنوان «انجمن استرداد ویتنام» با هدف اخراج فرانسویان و استقلال ویتنام راه‌اندازی و برای مدتی یک مبارزه‌ی چریکی را هدایت کرد. بسیاری از مخالفان به چین رفته بودند، و این زمانی بود که «یوان شی کای» دست راستی، بر سر کار بود، و به درخواست فرانسه همه‌ی این مخالفان ویتنامی را زندانی کرد. در ۱۹۱۷ «فان» از زندان آزاد شد و هشت سال در تبعید در چین بود، تا این که در ۱۹۲۵ توسط فرانسویان ربوده شد. او را به هانوی برده، محاکمه کردند، و تا زمان مرگ در ۱۹۴۰ در حبس خانگی به سر برد. اغلب مورخان در ارزیابی نقش «فان بوی چای»، با احترام و ستایش از او یاد می‌کنند. جنبش آغازین ضد استعماری ویتنام که در پاره‌ای متون به‌عنوان جنبش «دانشوران - بلند پایگان» نامیده شده نقش بسیار مهمی در آگاهی‌بخشی و مبارزه‌ی استعماری مردم ویتنام داشته است.

بعد از جنگ جهانی اول نقش رهبران ملی‌گرا کاهش یافت. طبقه‌ی جدیدی در حال رشد بود. بسیاری از ویتنامی‌های تحصیل کرده فرانسه به کشور بازگشته و در عرصه‌های مختلف فعال شده بودند. «جفری هیز» اشاره می‌کند که کاهش سرمایه‌گذاری‌های فرانسه و واردات، فرصت‌های جدیدی را برای این قشر که به تدریج بورژوازی ویتنامی را شکل می‌بخشید، فراهم آورد و بسیاری از آنان در صنایع کوچک و متوسط مشغول شدند. دولت استعماری نیز زمین‌های بسیاری را به فروش گذاشت، و ویتنامی‌های تازه ثروتمندشده صاحب زمین نیز شدند. پاره‌ای از آن‌ها «حزب مشروطه‌خواه» را که نماینده‌ی طبقه‌ی بورژوازی نوین ویتنام بود در ۱۹۱۷ ایجاد و به تدریج خواست‌های بیش‌تری را طرح

می‌کردند. این حزب که در آغاز با استقلال‌طلبان دشمنی نداشت حاضر به مقابله‌ی جدی با فرانسویان نیز نبود و با اوج گرفتن جنبش هم از ترس ملی‌گرایان و هم کمونیست‌ها به استعمارگران نزدیک شد.

در این میان جریان‌های جدیدی در جنبش ضد استعمار پیدا شدند که مهم‌ترین نقش را در مقابله با استعمار فرانسه و بعد از آن امریکا برعهده گرفتند. از اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ همراه با گسترش افراد تحصیل‌کرده و دانشگاهی، ویتنام سخت‌درگیر بحث‌ها و افکار متفاوت، از سوسیالیسم گرفته تا گاندی‌ایسم، و افکار سون‌یات سن بود. برای اولین بار جوانان به حوزه‌ی سیاست که قبلاً در قبضه‌ی مردان میان‌سال کنفوسیوسی بود، وارد می‌شدند. آنان به هر بهانه‌ای به تظاهرات و ترک کلاس‌های درس دست می‌زدند. مجموعه‌ی این حرکات اعتراضی دولت استعماری را به تعجب و وحشت انداخته و بی‌رحمانه دست به سرکوب آنان می‌زد. از درون این جنبش‌ها بود که وطن‌پرستان انقلابی در نقاط مختلف ویتنام سر برآوردند. «هویین کیم کان»، مورخ برجسته‌ی چپ و ویتنامی طرح می‌کند که این جنبش با جنبش‌های قبلی بسیار متفاوت بود. اول آن که همگی اعضای حزب جوانان بودند، دیگر آن که آنان رادیکال‌تر از نسل‌های پیشین و منتقد کم‌حرکی آنان بودند، و سرانجام این که عمدتاً از اقشار طبقه‌ی متوسط شهری و روشنفکران بودند.

هو شی مین، جنبش ملی و جنبش کمونیستی

در ۱۹۲۵ «اتحادیه‌ی جوانان انقلابی ویتنام» یا «تان‌نین» به رهبری یک آموزگار به‌وجود آمد. اولین نام مستعار او «نویین آی کووک» (نویین وطن‌پرست) بود که بعدها به نام مستعار "هو شی مین" (هو روشنگر) تغییر یافت. در ۱۹۲۷ «هو» «حزب ناسیونالیست ویتنام» را پایه‌گذاری می‌کند. این حزب عمدتاً متشکل بود از طبقه‌ی متوسط جدیدی که با گسترش دولت و آموزش عالی به وجود آمده و الگوی آن «کومین‌تانگ» چین به رهبری «سون‌یات سن» بود.

تردید نیست که در میان بزرگان ضد استعمار ویتنام، هو شی مین برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین نام است. او در خانواده‌ای با جو ضد استعماری بزرگ شده بود. خود می‌گوید که حدود سیزده ساله بوده که عبارت فرانسوی «آزادی، برابری، برادری» را شنیده و خواسته با تمدن فرانسوی آشنا شود و بداند که «چه چیز پشت این عبارت پنهان شده است». در ۱۹۱۱ معلمی را کنار گذاشت و با کار در یک کشتی به فرانسه می‌رود. به گفته‌ی «کیم کان»، گرایش اولیه‌ی «هو شی مین» اصلاحات و باور به سیاست ویلسونی (خودمختاری ملی کشورهای مستعمره) بود. او در ۱۹۱۹ سعی کرد که در کنفرانس پاریس پس از جنگ جهانی اول صحبت کند اما به او اجازه‌ی سخنرانی ندادند، و او به تدریج توهم اولیه‌ی خود را از دست می‌دهد. در پاریس با افکار مارکسیستی و لنینیستی آشنا شده بود (البته به قول خودش تنها تحت تأثیر موفقیت بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر، و بی‌آن که در آن زمان آثار آن‌ها را خوانده باشد). «کیم کان» اشاره می‌کند که «هو» در آن زمان به چهار نتیجه‌گیری زیر رسیده بود: نباید هیچ‌یک از وعده‌های استعمارگران را باور کرد؛ هیچ‌سازشی بین استعمارگر و استعمارشده ممکن نیست؛ همان‌گونه که استعمار با توسل به خشونت سلطه‌ی خود را ابقا کرده، استعمارزدایی نیز به‌ناچار از طریق اعمال خشونت سیاسی ممکن است و بس؛ و مستعمرات در تلاش برای رهایی کشور خود، تنها باید به خودشان اتکا کنند.

این تحولات ذهنی همزمان با شکست سوسیال‌دموکرات‌ها و سقوط بین‌الملل دوم همراه بود. «هو» که به حزب کمونیست فرانسه پیوسته بود، با اشتیاق از پیوستن به بین‌الملل سوم، کمینترن، حمایت می‌کرد. او، ضمن گرایش به کمینترن و شیفته شدن به آن، بر این باور بود که سوسیالیسم را باید به شکلی خلاق با شرایط خاص هر کشور منطبق ساخت. او هیچ برخورد جزم‌گرایانه حتی به واژه ای مثل کمونیسم را نمی‌پذیرفت. او به‌درستی تأکید داشت که آموزش، فراگیری و بالا بردن سطح آگاهی مردم مستعمرات، پیش‌شرط معرفی و پیاده کردن ایده‌های سوسیالیستی است. او بی‌پروا چپ و پرولتاریای اروپایی را مورد انتقاد قرار داد. در ۱۹۲۲ در روزنامه «اومانیته»، ارگان حزب کمونیست فرانسه، نوشت که لنین به کارگران کشورهای استعمارگر هشدار داد که خود را با وضعیت فلاکت‌بار کارگران مستعمرات، که هزاران بار بدتر از وضع آن‌ها است، آشنا سازند. «هو» اضافه کرد که با این حال متأسفانه هنوز «مبارزینی هستند که تصور می‌کنند مستعمره کشوری است که زمین‌اش شنزار و آسمان‌اش آفتاب سوزان است، با چند درخت کاکائو و چند مرد رنگین‌پوست، و به وضعیت آنها نیز کاملاً بی‌اعتنایی نشان می‌دهند.» او به کمینترن هم انتقاد داشت. در ۱۹۲۴ در کنگره‌ی پنجم کمینترن، خارج از نوبت حمله‌ی شدیدی به سخنرانان کرد. می‌گوید، «با شنیدن این سخنرانی‌ها چنین به‌نظرم آمد که رفقای کشورهای استعمارگر می‌خواهند ما را با گذاشتن پا بر روی دُم‌اش بکشند. شما می‌دانید که امروز انرژی حیاتی و سَمِ ما سرمایه‌داری بیش‌تر در مستعمرات‌اش است، نه در کشور مادری ... با این حال در بحث انقلاب‌ها مستعمرات را فراموش می‌کنند. سرمایه‌داری از طریق مستعمرات نیازهای خود را تأمین می‌کند، از خود دفاع می‌کند، و با شما می‌جنگد...» همین برخوردهای قاطعانه و نظرهای مستقل‌اش بود، که همان‌طور که بعداً اشاره خواهم کرد، خشم گردانندگان کمینترن را برانگیخت، و هزینه‌ی سنگینی برای او در پی داشت.

تشکل «تان نیین» که بعد از کنگره‌ی پنجم کمینترن پایه‌ریزی شد، تشکلی بود، که سعی کرد انترناسیونالیسم پرولتری را با استقلال‌طلبی ویتنامی پیوند زند. تشکل‌های استقلال‌طلبانه‌ی قبلی ویتنام تنها به بُعد سیاسی یعنی استقلال تأکید داشتند، اما «هو شی مین» بُعد تحول اجتماعی -- زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند -- را نیز همزمان مطرح کرد. (هر چند که در آغاز با تکیه‌ی بیش‌تر به مسأله‌ی استقلال در دهه‌ی ۱۹۲۰، توجه کم‌تری به عامل دوم و جلب دهقانان از خود نشان داد). بعلاوه جنبش‌های قبلی عمدتاً متشکل از اقشار بالایی و میانی، و روشنفکران، و به‌قولی «سره‌های بی‌بدن» بودند، اما «هو» بر آن بود که از یک سو بدنه‌ی متشکل از دهقانان، کارگران، و طبقه‌ی متوسط جدید، و بخشی از بورژوازی را بسیج و سازماندهی کند، و از سوی دیگر به‌جای رهبران آماتور گذشته، انقلابیون حرفه‌ای را در سر این تشکیلات قرار دهد.

عمده‌ی فعالیت‌های رهبری تشکل «تان نیین» در تبعید در کانتون چین که پایگاه دولت انقلابی «سون یات سن» بود، قرار داشت. در این مقطع همان‌طور که در مقاله‌ی انقلاب‌های چین اشاره کردم، کومین تانگ و حزب کمونیست چین با هم اتحاد عمل داشتند. پس از مرگ «سون»، کومین تانگ رابطه با کمونیست‌ها را به‌هم زد و با درگیری دو طرف به سرکوب کمونیست‌ها اقدام کرد. «هو شی مین» ناچار به فرار شد و به مسکو رفت. بسیاری از اعضای «تان نیین» که با کمونیست‌های چینی همکاری می‌کردند دستگیر و کشته شدند. اعضای این تشکل در داخل ویتنام تا مدتی

بدون رهبری از خارج فعالیت می کردند، اما اختلافات نظری تحت تأثیر دعوای درونی حزب کمونیست شوروی و کمینترن، رو به رشد بود. رهبری خارج عمدتاً مسن تر و از بازماندگان جنبش‌های قبلی ویتنام بودند و اولویت‌شان استقلال ویتنام بود. اما فعالان داخلی جوان‌تر بودند و بیش‌تر بر تحولات اجتماعی تأکید داشتند. استراتژی «هوشی مین» در این مقطع تأکید بر انقلاب رهایی‌بخش ملی و به تأخیر انداختن انقلاب اجتماعی بود، و تا ۱۹۲۸ بدنه‌ی تشکل هم با این دید هم‌جهت بود. کنگره‌ی ششم کمینترن اوضاع را عوض کرد و اختلافات «تان نین» را به اوج رساند.

مداخله‌های کمینترن استالینی و اثرات سوء آن

به‌دنبال استقرار کامل قدرت استالین در شوروی، کمینترن کنگره‌ی ششم خود را در ۱۹۲۸ برگزار کرد. این کنگره نقطه‌عطف بسیار مهمی در جنبش کمونیستی بود و «برنامه‌ی آن مدلی شد برای اغلب جریان‌های تندرو کمونیستی جهان. کنگره بر سرنوشت تمامی جنبش‌های کمونیستی کشورهای در حال توسعه از جمله ویتنام تأثیرات مخرب و منفی‌ای برجا گذاشت. برنامه‌ی کنگره ضمن وعده‌ی «سقوط اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری»، «دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا»، و «دیکتاتوری جهانی پرولتاریا»، تمام اقشار و طبقات، حتی طبقه‌ی کارگر کشورهای پیشرفته را که با «رشوه» گیری دست از مبارزه کشیده‌اند، مورد حمله قرار داد، و کیش پرولتاریا، کارگرستانی یا کارگرزدگی را به اوج خود رساند. برنامه از کمونیست‌ها در تمامی کشورها بی‌توجه به سطح توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی‌شان خواست تا تحت رهبری طبقه‌ی کارگر و بدون همکاری‌های فراطبقاتی و با «مصادره و ملی کردن‌های پرولتری تمام واحدهای بزرگ سرمایه‌داری ... زمین‌های بزرگ .. و خانه‌های بزرگ ...» انقلاب دومرحله‌ای را به پیش برند. تأکید بر این بود که حتی انقلاب اول، یعنی انقلاب دموکراتیک ملی نیز باید مشخصاً تحت رهبری طبقه‌ی کارگر باشد. به‌جای تأکیدهای قبلی مبنی بر همکاری با بورژوازی ملی، نسبت به «بورژوازی ملی خیانت‌کار» و «روشنفکرهای خرده‌بورژوا» هشدار داد. بر خلاف درک لنین در مورد اهمیت حمایت روشنفکران تحصیل کرده از کارگران در احزاب کمونیستی، حال بی‌توجه به توان و آمادگی کارگران تأکید بر این بود که آن‌ها باید جایگزین روشنفکران شوند. تمامی احزاب کمونیست به‌طور تصنعی در کمیته‌های مرکزی تعدادی روشنفکر را کنار گذاشتند و چند کارگر را به جای آن‌ها نشاندهند. از همان زمان بود که روشنفکرستیزی در تشکل‌ها و احزاب کمونیستی کشورهای مختلف متداول شد. اگر می‌خواستند به کسی توهین کنند او را «روشنفکر» می‌نامیدند (و می‌نامند!). دهقانان نیز که قبلاً «نیروی محرک انقلاب» به حساب می‌آمدند، حال صرفاً متحد پرولتاریا محسوب شدند، و بسیاری نکات دیگر.^۱

^۱ این کنگره بر سرنوشت جنبش کمونیستی کشور خودمان نیز تأثیری بسیار مخرب داشت. همان‌طور که حمید احمدی در پیش‌گفتار بر مجموعه‌ی ارزشمند «ستاره سرخ»، ارگان «حزب کمونیست ایران» که حدود یک‌سال بعد از کنگره‌ی ششم کمینترن شروع به انتشار کرده بود، می‌نویسد، جناح اکثریت حزب به رهبری سلطان‌زاده به تبعیت از دستور کمینترن، جناح اقلیت به رهبری

جنبش کمونیستی ویتنام که تا این مرحله در شکل «تان نین» متمرکز بود، تحت تأثیر برنامه‌ی یادشده دچار تشتت شد، و رادیکال‌ترها با استناد به این برنامه تقویت شدند. کمینترن کادرهای ویتنامی را نظیر دیگر کشورها برای تربیت «انقلابیون حرفه‌ای» به مسکو دعوت می‌کرد تا در «دانشگاه زحمتکشان شرق» در مسکو آموزش ببینند. اولین گروه‌های اعزامی از افراد تحصیل کرده‌ی طبقه‌ی متوسط انتخاب می‌شدند، اما پس از چندی به اصرار مسکو تنها کارگران می‌بایست برای تعلیم اعزام شوند. این کادرها پس از مراجعت فرمانبران مطیع مسکو می‌شدند. «تان نین» اولین (و آخرین) کنگره‌ی خود را تشکیل داد. گروهی از کادرها از کنگره خارج شدند و با بیانیه‌ی ای رهبران «تان نین» را «انقلابیون قلبی» و «روشنفکران خرده‌بورژوا» اعلام کردند. در ژوئن ۱۹۲۹ پاره‌ای از این کادرها کنفرانسی تشکیل دادند و ضمن اعلام یک‌طرفه‌ی انحلال «تان نین» حزب جدیدی به نام «حزب کمونیست هندوچین» ایجاد کردند. کادرهای دیگر در واکنش به این اقدام حزب جدیدی به نام «حزب کمونیست آنام» (ویتنام مرکزی) را به وجود آوردند، و چون بسیاری از اعضای این تشکل به حزب دیگر پیوسته بودند، از دو حزب درخواست وحدت کردند که پذیرفته نشد. با فاصله‌ی کوتاهی، گروه سومی که از بقایای «حزب انقلابی نوین ویتنام» بودند، حزب کمونیست دیگری به نام «اتحاد کمونیست‌های هندوچین» اعلام وجود کرد. به این ترتیب سه حزب کمونیست، هر یک با تشکل‌های کارگری، زنان، و دهقانان، و قلبی خواندن دو حزب دیگر، به وجود آمد و هر یک از آنها سعی می‌کردند تأیید کمینترن را جلب کنند.

کمینترن سپس دستور مشخصی برای وحدت هر سه حزب صادر کرد، و اعلام کرد که هندوچین هم اکنون «جنبش مستقل کارگری» دارد (ادعایی که کاملاً بی پایه بود) و خواستار ایجاد «حزب تراز نوین» شد. در کنفرانس وحدت در ۱۹۳۰ در هنگ کنگ به ریاست هوشی مین، دو حزب، پس از اتهام‌زنی‌های فراوان به یکدیگر، موافقت کردند که تشکل‌های خود را منحل و حزب جدیدی به نام «حزب کمونیست ویتنام» ایجاد کنند. هوشی مین به رغم اخیتلاف نظرها، بیانیه‌ی ای در حمایت از این حزب صادر کرد و آنرا «حزب طبقه کارگر» نامید، حزبی که «به پرولتاریا کمک خواهد کرد تا انقلاب را رهبری کند...». کنفرانس با آن که دستورات کمینترن را به طور دقیق رعایت کرده بود، تنها در یکی از بندهای مصوبات خود نظری متفاوت از کمینترن - که واضح بود نظر هوشی مین و پیروانش بود - به تصویب اکثریت رساند. این بند بر ضرورت «حفظ روابط با خرده‌بورژوازی، روشنفکران، و دهقانان متوسط، و حتی با دهقانان ثروتمند، مالکان متوسط و آن دسته از سرمایه‌داران ویتنامی که برخوردهای ضد انقلابی تندی نداشته‌اند»، تأکید کرده بود. در بند دیگری نیز به «استقلال ویتنام» اشاره شده بود.

کمینترن با خشم به برخوردهای «غیر اصولی» حزب کمونیست ویتنام حمله کرد، و خواستار اصلاح سریع «اشتباهات» شد. مشخصاً به برخورد «نادرست و خطرناک» حزب نسبت به عناصر خرده‌بورژوازی، روشنفکران و عناصر

عبدالحسین حسایی (بهزاد) و حسین شرقی را که نظر مخالف با کمینترن داشتند و به همکاری‌های فراطبقاتی باور داشتند، سخت مورد حمله قرار داد. طُرفه آن که هم سلطان‌زاده و هم حسایی و شرقی همراه با بسیاری دیگر چند سال بعد در تصفیه‌های استالینی تیرباران و سر به نیست شدند. حمید احمدی، ستاره سرخ، همراه با گفتاری درباره‌ی مجله ستاره سرخ و تاریخچه حزب کمونیست

ایران، ۱۳۱۰-۱۳۰۸، نشر باران، سوئد، ۱۹۹۳.

بورژوازی ایراد گرفت، خواستار آن شد که حزب برعکس تلاش کند که نفوذ این عناصر را در میان مردم از بین ببرد. به علاوه به انتخاب نام حزب و محدود کردن آن به ویتنام هم ایراد گرفته و خواستار اضافه کردن لائوس و کامبوج (همان سیاست فرانسه) و تغییر نام آن به حزب کمونیست هندوچین شد. کمونیست‌های ویتنام در کنفرانسی به‌ناچار «خطاهای» خود را پذیرفتند و نام حزب را هم تغییر دادند. این کار رادیکال‌های حزب را تقویت و هوشی مین و همراهانش را تضعیف کرد.

واضح بود که قدرت گرفتن رادیکال‌ها عملکرد حزب را تغییر خواهد داد. این در شرایطی بود که بحران بزرگ جهانی در ۱۹۳۰ بر اوضاع ویتنام نیز تأثیر بسیار شدیدی گذاشته بود. سیاست هوشی مین در همکاری با دیگر طبقات کنار گذاشته شده بود، و رادیکال‌ها در روستاهای مختلف «انجمن‌های دهقانی سرخ» و «روستاهای سرخ» ایجاد کردند. روستاییان فقیر با بیل و کلنگ حتی به روستاییان میانه و مغازه‌ها حمله می‌کردند. کادرهای تحصیل کرده‌ی حزبی به‌خاطر «تزلزل» شان مورد حمله و پاکسازی قرار گرفتند. دولت استعماری به سرکوب شدید دست زد، و از اقلیت‌های قومی غیر ویتنامی از میان مردمان تپه‌نشین برای حمله به تظاهرات استفاده کرد، و به‌زودی نیروی «لژیون خارجی» (خشن‌ترین دستگاه سرکوب استعمار فرانسوی) را وارد میدان کرد. حزب کمونیست که همکاری دیگر اقشار و طبقات را از دست داده بود، سخت زیر ضرب قرار گرفت. «روستاهای سرخ» بمباران و خالی از سکنه شدند. در آغاز ۱۹۳۲، کم‌تر از دو سال از زمان تأسیس حزب کمونیست هندوچین، این حزب به‌خاطر سیاست‌های نادرست و منزوی شدن اش، در برابر سرکوب‌ها عملاً از هم پاشید. اکثر رهبران حزب کشته و یا دستگیر و بیش از ده هزار نفر زندانی شدند.

سرکوب و متلاشی شدن حزب در این مقطع به‌وضوح نادرست بودن سیاست‌های کمینترن و رادیکال‌های وابسته به آن، و صحت سیاست‌های هوشی مین در آن مقطع یعنی تأکید بر بُعد جنبش استقلال‌طلبی و ضرورت همکاری با دیگر اقشار و نیروها، را نشان می‌داد. با این حال هوشی مین باید تنبیه می‌شد. از زمانی که او در ماه ژوئن ۱۹۳۱ توسط پلیس هنگ کنگ دستگیر شد تا ده سال بعد که در پلنوم هشتم حزب در ۱۹۴۱ حضور یافت، هیچ کس خبری از او نداشت، و تا به امروز نیز مورخان جنبش کمونیستی ویتنام اطلاع دقیقی از چندوچون این مسأله ندارند. مثلاً پس از چندی که از دستگیری اش گذشته بود، شایع شد که بر اثر بیماری سل در گذشته است. برایش مراسم یادمان برگزار کردند، و نشریات چپ جهان در رسای مرگ این قهرمان بزرگ انقلابی و ضد استعماری بیانیه‌ها صادر کردند. پاره‌ای مورخان طرح کرده‌اند که این کار به‌خاطر فریب فرانسویان بوده است. اما سؤالی که دیگر مورخان به‌درستی مطرح کرده‌اند این است که در این ده سال و اوج درگیری‌های جنبش و تلاش برای بازسازی حزب کمونیست، این فعال‌ترین و خستگی‌ناپذیرترین رهبر ویتنام در کجا بوده و چه به سرش آمده بود. خود او نیز در این زمینه چیزی نگفته است. او در مصاحبه با یک زن خبرنگار فرانسوی گفته که پس از آزادی از زندان هنگ کنگ، در سال ۱۹۳۳ به کمک یکی از رهبران حزب کمونیست فرانسه به مسکو رفت و تا ۱۹۳۸ در آنجا بود و سپس مخفیانه از طریق چین به ویتنام بازگشته است. آنچه که مورخان مختلف در مورد آن توافق دارند این است که هوشی مین در آن مقطع مورد غضب کمینترن بود، و مشخص است که در یک «دوره‌ی فشرده» شرکت کرده بود. این همان دوره‌ی ای است که «لی لیسان»، رهبر حزب

کمونیست چین هم، که در مقاله‌ی چین به آن اشاره شد، آن را طی کرده بود. این‌ها دوره‌هایی بودند برای تأیید و تصحیح «خطا»های فکری و سیاسی و انتقاد از خود!

کمینترن که قرار بود خرد جمعی جهانی نیروهای ترقی‌خواه جهان را در جهت آرمان‌های بزرگ رهایی بشر به کار گیرد، خود به مانعی برای تفکر خلاق نیروهای چپ در مناطق مختلف جهان شد. (هنوز که هنوز است، «برنامه»ی بسیاری از سازمان‌های چپ از جمله پاره‌ای جریانات چپ خودمان مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر کنگره‌ی ششم کمینترن است.) کمینترن با جریان‌هایی که در برابر دستورالعمل‌های توهم‌آلوده و جزم‌گونه‌ی صادره از یک مرکز بوروکراتیک مقاومت می‌کردند، به سختی برخورد می‌کرد. نمونه‌ی برجسته‌ی آن تحقیری است که بر هوشی مین روا داشته شد. جالب آن‌که چند سال بعد در کنگره‌ی هفتم (و آخرین کنگره‌ی کمینترن) بی آن‌که برخوردی انتقادی به تصمیم‌های قبلی مطرح شود، کمینترن در تدارک مبارزه‌ی ضد فاشیستی، سیاست خود را تغییر داد و سیاست جدید «جبهه‌ی خلق» و همکاری با دیگر اقشار از جمله بورژوازی و خرده‌بورژوازی را در پیش گرفت. پانزده سال پس از کنگره‌ی ششم و الگوی ساده‌انگارانه و یکپارچه‌اش برای کشورهای مختلف، بی توجه به شرایط مشخص هر کشور، استالین در بحبوحه‌ی جنگ جهانی دوم برای جلب رضایت امریکا در حمایت از جنگ ضد فاشیستی شوروی، در ۱۹۴۳ دستور انحلال بین‌الملل سوم را صادر کرد. جالب آن‌که کمینترن (بخوانید استالین) این اقدام را چنین توجیه کرد که «از آن جایی که اوضاع داخلی و بین‌المللی کشورهای مختلف پیچیده‌تر می‌شد، حل مسائل جنبش کارگری هر کشور از طریق یک مرکز بین‌المللی با موانع برطرف ناشدنی برخورد می‌نمود!»

با متلاشی شدن حزب کمونیست هندوچین، این حزب پایه‌ی توده‌ای خود را نیز از دست داد. کانون فعالیت حزب به زندان انتقال یافت، جایی که حدود ده هزار زندانی سیاسی، عمدتاً کمونیست، متمرکز بودند. مورخان مختلف تأیید می‌کنند که زندان‌ها به آموزشکده‌هایی برای تربیت کادرها و مطالعه‌ی آثار ترجمه‌شده‌ی بزرگان سوسیالیست تبدیل شده بودند. همین‌ها بودند که در مرحله‌ی بعدی فعالیت حزب نقش مهمی برعهده گرفتند. کمینترن نیز تعداد بیش‌تری از دانشجویان تعلیم‌دیده‌ی ویتنامی را برای احیای حزب به‌طور مخفیانه به ویتنام فرستاد، که البته بسیاری از آن‌ها به‌تور پلیس استعماری افتادند و با آن شروع به همکاری کردند. حزب کمونیست فرانسه فعالیت‌ها و تظاهرات وسیعی به‌راه انداخت و خواستار آزادی زندانیان کمونیست ویتنامی شد.

در ۱۹۳۵، به دستور کمینترن حزب به شکلی سرهم‌بندی شده و بدون حضور رهبران شناخته‌شده و بدنه‌ی آن، اولین کنگره‌ی خود را در «ماکائو» برگزار کرد. بیش‌تر شرکت‌کنندگان یا تعلیم‌دیده‌های مسکو و یا از دیگر احزاب کمونیست از جمله حزب کمونیست سیام بودند. هدف آن بود که با کمک کمینترن مجدداً حزب اعلام موجودیت کند و سیاست‌های آن را دنبال کند. در غیاب هوشی مین که گویا در مسکو به‌نوعی در بند بود، و کادرها که در زندان بودند، حزب به‌عنوان عامل دستورات شوروی کاملاً بی‌اعتبار شد و تا سال‌ها عملاً مطرح نبود.

واضح است که تاریخ رسمی حزب کمونیست ویتنام، نظیر تاریخ‌های رسمی دیگر احزاب - تاریخ‌نویسی‌هایی که مبنای دانش اکثر قریب به اتفاق جریانات مختلف از این انقلاب‌ها بوده - واقعیت‌ها را به‌شکل دیگری طرح می‌کرده‌اند.

نمونه‌ی آن کتاب تاریخ انقلاب ویتنام نوشته‌ی «له دوان» است که کمونیسم ویتنامی را محصول مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر و اتحاد عمل آن با دهقانان می‌داند. این واقعیت را کتمان می‌کند که این جنبش از بطن جنبش ضد استعماری و ضد فئودالی بیرون آمد، و نیروی محرکه‌ی آن طبقه‌ی متوسط شهری، روشنفکران و بخشی از دهقانان بودند و کارگران در آغاز آن نقش بسیار محدودی داشتند. به‌علاوه همان‌گونه که «کیم کان» اشاره می‌کند، له‌دوان مرحله‌بندی تاریخ حزب را از ۱۹۳۰ آغاز می‌کند، و به نقش فوق‌العاده مهم جنبش‌های قبلی نمی‌پردازد. وی همچنین بسیاری از واقعیت‌های تلخی را که در رابطه با کمینترن مطرح شد یا وارونه جلوه داده و یا اصلاً طرح نکرده است. نمونه‌ی دیگر در این زمینه تاریخ سه انترناسیونال نوشته‌ی ویلیام فاستر است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

ویت مین و انقلاب اوت ۱۹۴۵

به قدرت رسیدن دولت «جبهه‌ی مردمی» در فرانسه در انتخابات ۱۹۳۶، فضای سیاسی مستعمرات این کشور را تا حدودی باز کرد. در سه منطقه‌ی شمالی (تونکین)، میانی (آنام)، و جنوبی (کوچین چینا) کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها به درجات مختلف در شهرها فعالیت نیمه‌علنی و علنی داشتند، و فعالیت‌های مطبوعاتی در اوج خود بود. در جنوب آنان حتی در انتخابات شهرداری‌ها هم شرکت می‌کردند. آزادی هزاران زندانی سیاسی، جان تازه‌ای به فعالیت کمونیست‌ها داد. حزب سعی کرد که به تبع سیاست‌های جدید کمینترن «جبهه‌ی دموکراتیک هندوچین» را متشکل از جریانات مختلف ایجاد کند، اما به‌خاطر سیاست‌های قبلی‌اش چندان موفق نشد. اعضای حزب نیز دچار سردرگمی بودند. قبلاً به آنها گفته شده بود که تمام جریانات غیر کمونیستی عامل استعمار و امپریالیسم‌اند، و حال می‌بایست تلاش کنند که با آنها نزدیک شوند. اختلافات داخلی کمونیست‌ها به‌طور عمده میان تروتسکیست‌ها و اعضای حزب کمونیست هندوچین بود و درگیری‌های بین آنها سردرگمی فراوانی برای هواداران ایجاد کرده بود. دولت استعماری مجدداً به سرکوب و دستگیری رهبران کمونیست دست زد. با شروع جنگ جهانی در اروپا، به‌ویژه اعلام جنگ فرانسه به آلمان در ۱۹۳۹، حمله‌ی آلمان به فرانسه در ۱۹۴۰، آتش‌بس و استقرار دولت ویشی طرفدار فاشیسم در فرانسه، اوضاع ویتنام هم به‌سرعت تغییر کرد. کمونیست‌ها برای پرهیز از سرکوب، فعالیت‌های علنی را موقتاً کنار گذاشتند و شروع به سازمان‌دهی مخفی کردند.

در ۱۹۴۰ ژاپن شمال ویتنام و در ۱۹۴۱ جنوب آن را اشغال کرد، اما قصد استقرار دولت استعماری خود را در آن زمان نداشت و با معامله با دولت ویشی اجازه داد دولت استعماری فرانسه در ویتنام باقی بماند و تردد نیروهای ژاپنی را تسهیل کند. به این ترتیب تا ۱۹۴۵ دو قدرت استعماری بر ویتنام حاکم بودند. وجود دو قدرت اشغالگر و رقابت‌هایشان از یک سو مشکلات بیش‌تری را برای مردم ویتنام ایجاد کرد و از سوی دیگر تا حدودی به سود مبارزان ویتنامی بود. برای مثال، ژاپنی‌ها به برنج بیش‌تری نیاز داشتند و از فرانسویان خواسته بودند که بخشی از محصول برنج را به آنها تحویل بدهند. فرانسویان نیز دهقانان را برای تحویل مقدار بیش‌تر برنج تحت فشار گذاشتند. کمبود برنج به گرسنگی و قحطی دامن زده بود، به‌ویژه آن‌که به دستور ژاپنی‌ها بخش بزرگی از کشتزارهای برنج به تولید دانه‌های روغنی، پنبه و کف اختصاص داده شده بود.

از سوی دیگر ژاپنی‌ها قصد جلب حمایت ویتنامی‌ها را داشتند و با تأسیس کلاس‌های ژاپنی و تظاهر به نزدیکی فرهنگی با ویتنامی‌ها رابطه‌ی خوبی با آن‌ها، به‌ویژه با بودایی‌ها، برقرار کردند. فرانسوی‌ها هم برای جلوگیری از نزدیک شدن ویتنامی‌ها به ژاپنی‌ها امکانات و آزادی‌های بیش‌تری به ویتنامی‌ها دادند، تعداد بیش‌تری ویتنامی را در دولت مشغول به کار کردند، و تشکل‌های کاتولیک متعددی را سازمان‌دهی کردند.

در این میان هوشی مین پس از سی سال زندگی در تبعید و ده سال دوری از سیاست ویتنام، در ۱۹۴۱ مخفیانه از مرز چین وارد شمال ویتنام شد. توافق او با سیاست جدید کمینترن مجدداً موقعیت او را مستحکم کرد. بلافاصله پلنوم کمیته‌ی مرکزی را تشکیل داد و بر «مسأله‌ی ملی» تکیه کرد و سازمان جدیدی به نام «ویت مین» (اتحادیه‌ی برادری برای استقلال ویتنام) را به‌وجود آورد. این تشکل ائتلاف بسیار وسیع و ناهمگنی از ناسیونالیست‌ها، کمونیست‌ها و اقشار و طبقات مختلف بود و تلاش می‌کرد این نیروها را برای قیام مسلحانه بر علیه دو دشمن اشغال‌گر فرانسوی و ژاپنی آماده کند. هدف از یک‌سو بسیج وسیع برای کسب استقلال و از سوی دیگر جلب حمایت متفقین بود. اما تا مدت‌ها در جلب حمایت دیگر جریان‌ها با مانع برخورد کرد. با توجه به تجارب قبلی و برای جلوگیری از «قیام زودرس» پلنوم هوشیارانه شرایط مشخصی را برای قیام سراسری معین کرد: از جمله آن‌که لازم است وحدت و توافق سراسری بین نیروهای مبارز عملی شده باشد؛ مردم آماده‌ی پیوستن به قیام بر علیه اشغالگران شده باشند؛ بحران اقتصادی و سیاسی حاکمیت را فلج کرده باشد، و شرایط مناسب برای جلب حمایت و مداخله‌ی متفقین فراهم آمده باشد. در مورد اخیر هوشی مین علاوه بر شوروی و کمونیست‌های چین به بُعد دیپلماسی و برقراری رابطه با جریان‌هایی نظیر طرفداران دوگله، کومین تانگ، و امریکا تأکید داشت. با این حال پلنوم آمادگی حمایت از قیام‌های محلی و استفاده از «جنگ چریکی» را نیز مورد تأیید قرار داد. اما تا نزدیک به یک‌سال و نیم به‌خاطر سرکوب‌های خشن اشغالگران و ادامه‌ی اختلافات درونی، حزب نتوانست سیاست جدید را به مرحله‌ی عمل درآورد.

در ۱۹۴۳ همزمان با پیروزی شوروی در استالینگراد، تضعیف آلمان، و شکست‌های ژاپن در چین، موقعیت مناسبی برای مقابله با اشغالگران پدید آمد. با این حال حزب در میان کارگران که در سرکوب‌های پی‌درپی تشکل‌های خود را از دست داده بودند، و نیز در میان دهقانان، به‌جز در چند ناحیه‌ی کوهستانی، موفقیت چندانی نداشت؛ هر چند که در جلب مجدد طبقه‌ی متوسط شهری و جوانان موفق بود. به‌تدریج گروه‌های چریکی تحت نظارت هوشی مین و تحت فرمان «نوین جی‌اپ»، که بعداً با تاکتیک‌های نظامی‌اش به شهرت جهانی رسید، تشکیل شد. سقوط دولت ویشی و ورود متفقین به فرانسه موقعیت مناسبی را فراهم آورد. اما «هو» کماکان برای جلوگیری از یک حرکت نسنجیده با احتیاط عمل می‌کرد. جی‌اپ در کتاب‌اش درباره‌ی هوشی مین می‌نویسد که «هو» اعلام کرد «فاز انقلاب آرام به پایان آمده، اما لحظه‌ی قیام سراسری هنوز فرانسیده است. مبارزه‌ی سیاسی دیگر به‌تنهایی کافی نیست، اما قیام مسلحانه نیز هنوز بسیار پرخطر است. مبارزه باید از حوزه‌ی سیاسی به حوزه‌ی نظامی منتقل شود، اما بلافاصله باید بسیج سیاسی وزن بیش‌تری به نسبت عملیات نظامی به‌خود گیرد.» به فرمان هو «بریگادهای تبلیغ مسلحانه» ایجاد شدند. اما باور نکردنی است که با چه

تعداد معدودی این حرکت آغاز می‌شود. (۳۴ فردِ جنگنده - ۳۱ مرد و ۳ زن، با دو مسلسل چینی، ۱۷ تفنگ، و مقداری اسلحه‌ی کمری و فشنگ).

در مارس ۱۹۴۵، ژاپن از ترس آن که دولت جدید فرانسه (دوگل) توافق قبلی با دولت استعماری فرانسه را رعایت نکند، در ویتنام به کودتا دست زد و ظرف ۲۴ ساعت قوای حکومت فرانسه را خلع سلاح و رهبرانش را زندانی کرد. استعمار فرانسه در ویتنام پس از هشتاد سال (تا آن‌زمان) به پایان رسید. مقامات فرصت طلب ویتنامی بلافاصله اربابان جدید را جایگزین فرانسویان کردند. امپراتور ویتنام که تازه از سفر شکار برگشته بود استقلال کشور و همکاری با ژاپن را اعلام کرد، اما دولت «مستقل» از حمایت وسیعی برخوردار نشد. در این میان حزب کمونیست هوشیارانه و زیرکانه «شرایط انقلابی» را آماده تشخیص داد، و چون با شکست فرانسویان آن‌ها را خطری نمی‌دید، هدف اصلی حمله را متوجه ژاپنی‌ها کرد. حزب زیرکانه فرانسویان ساکن ویتنام را (که یک‌شبه از حمایت دولت ویشی دست کشیده و طرفدار «فرانسه‌ی آزاد» دوگل شده بودند) متحدان خود اعلام کرد، فعالیت‌های سازماندهی و آموزشی خود را بسط داد و ترکیبی از حرکات سیاسی و نظامی را در پیش گرفت. «هو» که خود شاعر بود، اشعار تبلیغی و تهییجی فراوانی در آن مقطع می‌سرود و پخش می‌کرد. ظرف چند ماه گروه‌های چریکی در «ارتش آزادی‌بخش ویتنام» ادغام شدند، اسلحه و مهمات بسیاری را از نیروهای فرانسوی در حال فرار به‌دست آوردند. «ویت مین» در حمله به ستون‌های ارتشی ژاپنی موفقیت‌هایی به‌دست آورد. در مقابله با قحطی روبه‌رشد، دهقانان را بسیج کرد تا به انبارهای برنج تحت کنترل ژاپنی‌ها، فرانسویان، و مالکان و دهقانان غنی حمله کنند. از نظر دیپلماتیک نیز، با آن که قبلاً متفقین به‌ویژه امریکا «ویت مین» را جدی نمی‌گرفتند، بعد از کودتای ژاپن کمک‌هایی از طرف امریکا به آنها داده شد.

در ششم اوت ۱۹۴۵ با حمله‌ی اتمی امریکا به ژاپن، و دو روز بعد از آن اعلام جنگ شوروی به ژاپن و حمله به منچوری، ژاپن پیشنهاد تسلیم داد. طبق توافق پتسدام قوای چین (کومین تانگ) از شمال و انگلیس از جنوب می‌بایست برای خلع سلاح قوای ژاپن وارد ویتنام شوند. اما «ویت مین» اعلام قیام سراسری کرد. تصمیم به قیام در آن لحظه و «فرصت مناسب»، همان‌طور که مورخان مهم این انقلاب از جمله «ویلیام دویکر» و «دیوید مار» اشاره می‌کنند، یکی از زیرکانه‌ترین تصمیمات هو شی مین و حزب بود. «هو» گفته بود دو عامل مهم یعنی ابتکار عمل و غافلگیر کردن موردنظر است. او به این نتیجه رسیده بود که فاصله‌ی کوتاه بین تسلیم ژاپن و ورود متفقین فرصتی است که باید از آن استفاده نمود، و چنین کرد. این تصمیم پرمخاطره‌ای بود، چرا که ارتش ویت‌مین در آن زمان بسیار کوچک و فاقد تجهیزات لازم بود، اما «هو» با همه‌ی احتیاط‌کاری‌هایی که داشت، آن لحظه را به‌درستی تشخیص داده بود و بیش‌تر روی بُعد سیاسی و بسیج مردمی حساب می‌کرد، و حرکات خودجوش مردم نیز به این تصمیم کمک کرد. در شمال «کمیته‌های انقلابی خلق» دستگاه‌های دولتی را اشغال کردند و تحت کنترل درآوردند. تظاهرات وسیع خیابانی هانوی را تحت کنترل «ویت مین» در آورد. چند روز بعد سایگون و شهرهای بزرگ نیز به کنترل «ویت مین» در آمدند. امپراتور به نفع «ویت مین» از سلطنت کناره‌گیری کرد. سه روز بعد هو شی مین پیروزی انقلاب، استقلال ویتنام، و ایجاد جمهوری دموکراتیک ویتنام را اعلام کرد.

متفقین انتظار چنین وضعیتی را نداشتند و به هیچ وجه علاقه‌ای به دولت جدید و مستقل ویتنام نداشتند. انگلیس قصد داشت که ویتنام را به فرانسه بازگرداند. قوای کومین تانگ نیز سعی داشتند یک دولت ضد کمونیست و طرفدار کومین تانگ را در ویتنام به سر کار آورند. شوروی در آن مقطع توجه چندانی به ویتنام نداشت. کمونیست‌های فرانسه نیز بیش‌تر به دولت جدید که خود نیز در آن شرکت داشتند وفادار ماندند. در این شرایط بود که کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست هندوچین برای حفظ دولت جدید و ساختار حزب، و ندادن بهانه به کومین تانگ و متحدانش، تصمیم مهم و تعجب‌آوری را اتخاذ کرد و آن اعلام انحلال حزب کمونیست هندوچین بود.

با این حال، قوای چین کومین تانگ که چند روز بعد از انقلاب شمال ویتنام را به تصرف در آورده بود، با فرانسه توافق کرد که در مقابل بازپس گرفتن مناطقی در چین، به آن کشور کمک کند که شمال ویتنام را مجدداً تحت کنترل فرانسه در آورد. در جنوب نیز که کمونیست‌ها طرفداران کم‌تری داشتند، برخلاف توافق پتسدام مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی ویتنام، فرماندهی انگلیسی به خلع سلاح «ویت مین» و دیگر گروه‌های ملی اقدام کرد و و کنترل را به فرانسویان سپرد. واحدهای نظامی فرانسوی به‌زودی وارد جنوب شدند. ظرف چند ماه بعد از پایان جنگ، ویتنام عملاً به دو قسمت، شمال کمونیستی و جنوب فرانسوی تقسیم شده بود. هوشی مین برای جلوگیری از جنگ مجدد با فرانسه، از آن‌ها خواست که استقلال ویتنام را به رسمیت بشناسند و در مقابل ویتنام ادامه‌ی حضور فرهنگی و اقتصادی فرانسه را بپذیرد. دولت جدید فرانسه اما نشان داد که از نظر استعمارگری تفاوتی با دولت‌های قبلی ندارد، و امیدوار به بازگرداندن گذشته بود. فرانسویان مجدداً امپراتور ویتنام و یک دولت دست‌نشانده را در جنوب بر سر کار آوردند. سرانجام جنگ (اول) هندوچین در میان سختی‌ها و تیره‌روزی‌های مردم ویتنام و عقب‌نشینی‌های اولیه‌ی «ویت مین» آغاز شد، و پس از هفت سال جنگ خونین، فرانسه با تحقیر از شمال بیرون رانده شد.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی چین و شکست کومین تانگ در ۱۹۴۹ به کمونیست‌های ویتنام جان تازه‌ای داد. پس از سفر محرمانه‌ی «جیاپ» به پکن، چین کمونیست کمک‌های نظامی خود به ویتنام را آغاز کرد، و دولت ویتنام را به رسمیت شناخت. از همین مقطع است که ویتنام ناخواسته وارد جنگ سرد بین ابرقدرت‌ها می‌شود. پس از شکست در چند نبرد، فرانسه خواستار کمک نظامی آمریکا شد. جنگ ادامه یافت. با طولانی‌شدن جنگ، فرانسه حاضر به مذاکره‌ی صلح شد. شوروی و چین هم بر مذاکرات تأکید داشتند. اما «ویت مین» که حاضر نبود از موضع ضعف وارد مذاکره شود، در ۱۹۵۳ در «دیین بیین فو» شکست سختی به قوای فرانسوی داد. در مذاکرات ژنو در ۱۹۵۴ توافق شد که ویتنام موقتاً به دو منطقه، شمال تحت کنترل «ویت مین» و جنوب تحت کنترل دولت امپراتور ویتنام، تقسیم شود. مذاکرات ژنو نقطه‌ی پایان جنبش ضد استعمار فرانسه و پیروزی انقلاب اوت بود، اما ویتنام وارد مرحله‌ی سخت جدیدی می‌شد و آن جنگ داخلی و جنبش ضدامپریالیستی بر علیه آمریکا بود.

جنگ داخلی و ضدامپریالیستی

ورود امریکا به صحنه‌ی جنگ ویتنام و فرو رفتن آن در باتلاقی که سرانجام پس از ۲۵ سال تحمل زیان‌های فاجعه‌بار انسانی و مالی و تحقیر ناشی از شکست از یک کشور کوچک و فقیر، از آن بیرون آمد، خود بحث جداگانه‌ای است. من تنها به چند جنبه‌ی آن که به بحث اصلی مربوط می‌شود اشاره می‌کنم. مداخله‌ی امریکا در ویتنام همان‌طور که «گریگ لاگارد» به درستی اشاره دارد، صرفاً تحت تأثیر «هیستری» جنگ سرد بود و به تدریج هرچه بیش‌تر به آن کشانده شد. ماجرا از زمان «ترومن» و پس از جنگ کره از ۱۹۵۰ آغاز شد. امریکا به فرانسه در جنگ با «ویت مین» کمک‌های تسلیحاتی و مالی کرد. ایزنهاور از ۱۹۵۳ ابتدا هواپیماهای جنگی به فرانسه داد و سپس برای تعلیم ارتش جمهوری ویتنام در جنوب «مشاور» فرستاد.

با شکست فرانسه، کنفرانس ژنو، و خروج آخرین سربازان فرانسوی از ویتنام در ۱۹۵۶، ویتنام شمالی به کمونیست‌های لائوس در ایجاد جنبش «پات لائو» شروع به کمک کرد، و هوادارن «ویت مین» در جنوب ویتنام «جبهه‌ی رهایی‌بخش ملی ویتنام جنوبی» یا «ویت کنگ» را در ۱۹۶۰ به وجود آوردند. پرزیدنت کندی در ۱۹۶۱ چند صد سرباز و افسر امریکایی را برای تقویت ارتش ویتنام جنوبی اعزام کرد. با درگیری‌های فزاینده با نیروهای «ویت کنگ» و بی‌کفایتی ارتش ویتنام جنوبی، امریکا در دوران ریاست جمهوری جانسون و نیکسون نیروهای بیش‌تری به ویتنام اعزام کرد. در اوج جنگ، امریکا بیش از ۵۵۰ هزار سرباز در ویتنام داشت. همزمان دولت آمریکا به وسیع‌ترین بمباران‌های هوایی بر علیه ویتنام شمالی دست زد و برای کشتن مردم ویتنام و نابود کردن مزارع آن‌ها از انواع سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک استفاده کرد. در ۱۹۷۵ یعنی بیست و پنج سال بعد امپریالیسم امریکا سرانجام این واقعیت را پذیرفت که با همه‌ی این جنایات جنگی چاره‌ای جز پذیرش شکست ندارد.

امریکایی‌ها علاوه بر عملیات نظامی، ساده‌لوحانه به ابتکارهایی هم دست می‌زدند تا مردم ویتنام جنوبی را بر علیه شمال تحریک کنند. جنوب از آغاز ترکیب جمعیتی نسبتاً متفاوتی داشت. بعد از کنفرانس ژنو در ۱۹۵۴ نیز توافق شد که اهالی شمال و جنوب حق انتخاب محل زندگی را داشته باشند، و به این ترتیب چند صد هزار نفر از مخالفان «ویت مین» از شمال به جنوب، و ده‌ها هزار نفر از طرفداران «ویت مین» از جنوب به شمال نقل مکان کردند. در جنوب از زمان فرانسویان تعداد کاتولیک‌ها بیش‌تر بود، و دولت «نو دین دیم»، که خود یک دست راستی فاسد و نیز کاتولیک بود، سیاست‌هایی به نفع کاتولیک‌ها و به ضرر جمعیت بزرگ‌تر بودایی به پیش می‌برد. از سوی دیگر وعده‌های اصلاحات ارضی نیز به پیش نمی‌رفت، چراکه اکثر مالکان بزرگ با رژیم ویتنام جنوبی در رابطه بودند، و دهقانان هرچه بیش‌تر به ویت کنگ نزدیک می‌شدند. ویت کنگ با تاکتیک‌های جنگ چریکی و فعالیت در دهات دوردست، ضربه‌های شدیدی به ارتش ویتنام جنوبی و قوای امریکایی وارد می‌آورد. دولت ویتنام جنوبی و امریکا در این میان سیاست «روستاهای استرژیک» را به کار گرفتند. هدف آن انتقال روستاییان دهات کوچک دوردست به دهات بزرگ‌تر در نزدیکی شهرها بود تا هم امکان نفوذ ویت کنگ‌ها را در میان روستاییان از بین ببرد، و هم منابع غذایی آن‌ها را قطع کند. این سیاست به‌شکل فاجعه‌باری با شکست روبه‌رو شد، هم روستاییان بیش‌تری را ناراضی کرد و هم تولیدات غذایی را کاهش داد.

امریکایی‌ها نیز مدتی بجای جنگ‌های منظم بر علیه آنچه که «کمونیسم گریلایی (چریکی)» می‌نامیدند، سعی کردند از شیوه‌های جنگ و گریز بر علیه ویت کنگ استفاده کنند. اما در حیرت بودند که چرا ارتش ویتنام جنوبی نمی‌تواند مثل ویت کنگ بجنگد. جالب آن‌که در آن زمان بسیاری از نظریه‌های مدرنیاسیون و مدیریت را نیز برای اثرگذاری بر شرایط به کار می‌گرفتند. از جمله «نظریه‌ی بازی‌ها» را که از اقتصاد سنجی قرض گرفته شده بود، برای محاسبه‌ی کمی و دقیق کلیه‌ی عوامل یک نبرد به کار می‌بردند و طرح حمله‌ها را می‌ریختند. جالب آن‌که در تمام محاسبات روی کاغذ و کامپیوتر در نبردها برنده می‌شدند، و در تمام نبردهای واقعی از ویت کنگ شکست می‌خوردند. آنچه که آن‌ها نمی‌توانستند وارد محاسبه کنند، اعتقاد، شهامت و نظم یک جنگنده‌ی ویت کنگ در مقابل بی‌انگیزگی سرباز فقیر ویتنام جنوبی بود که در یک ارتش فاسد برای یک قدرت خارجی می‌جنگید. سرانجام روزی که نیروهای ارتش ویتنام شمالی همراه با ویت کنگ پیروزمندانه وارد سایگون شدند، آخرین سربازان و افسران امریکایی، همراه با ژنرال‌های دست‌نشانده‌ی ویتنامی در حال فرار به سوی هلیکوپترهای‌شان و ترک ویتنام بودند. سرانجام ویتنام سی سال پس از انقلاب ۱۹۴۵ به استقلال رسید، شمال و جنوب به هم پیوستند، جمهوری سوسیالیستی ویتنام اعلام شد، و شهر سایگون نام قهرمان ملی ویتنام، هوشی مین را - که زنده مانده بود تا استقلال ویتنام را ببیند - بر خود نهاد.

در قدرت

انقلابیون ویتنام تا سال‌ها فرصت چندانی نیافتند که در شرایط صلح امور کشور را اداره کنند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، پس از انقلاب ۱۹۴۵ آنان به مدت هفت سال با اشغالگران فرانسوی، و پس از ۱۹۵۴ بیش از ۲۰ سال با امپریالیسم امریکا در جنگ بودند. در جریان جنگ با فرانسه، حزب کمونیست هندوچین که قبلاً خود را منحل کرده بود، در ۱۹۵۱، تحت نام «حزب کارگران ویتنام» احیا شد. مشکل و اختلاف نظر بین رهبران حزب از آغاز بر سر نحوه‌ی ترکیب خواست‌ها و مراحل انقلاب بود. همان‌طور که «توونگ وو» اشاره دارد، سیاست‌های ویت مین قبل از ۱۹۴۵، سیاستی میانه‌روانه بود و حتی زمانی که در شمال برای مدتی قدرت را در دست گرفت، اعلام کرد که قصد ایجاد دولت کارگری - دهقانی را ندارد. جناح رادیکال بر رهبری کارگری تأکید داشت، و این در حالی بود که در آن زمان تعداد کارگران حزب و جامعه‌ی ویتنام بسیار ناچیز بود. به گفته‌ی «وودساید»، حتی بیست سال بعد از آن در ۱۹۷۱، در صنعتی‌ترین شهرهای ویتنام شمالی یعنی هانوی و هایفونگ کارگران حزب تنها حدود ۱۵ در صد اعضا را تشکیل می‌دادند.

از ۱۹۴۸ جناح رادیکال‌تر حزب به رهبری «توونگ چین»، دیگران را قانع کرد که مرحله‌ی سوسیالیستی انقلاب عملی است، و از آن‌جا که جنگ با فرانسویان کماکان در جریان بود، حزب با حفظ پوشش انقلاب ملی سعی کرد که هر جا که ممکن است سیاست‌های سوسیالیستی را اجرا کند. پس از شکست فرانسویان این سیاست‌ها در شمال با نوساناتی اجرا شد. «توونگ چین» که در آن زمان یک مائوئیست تمام‌عیار و سخت تحت تأثیر تجربه‌ی چین بود، مسئولیت اصلاحات ارضی را برعهده داشت و با خشونت و سرکوب شدید این سیاست را که در ظاهر قرار بود داوطلبانه باشد به پیش برد. همزمان با توزیع بخشی از زمین‌های کشاورزی بین دهقانان بی زمین و فقیر، و با استفاده از این موقعیت او به

تصفیه‌ی داخلی حزب دست زد و بسیاری از اعضا و کادرهایی را که زمین‌دار بودند و در جریان جنبش استقلال ملی به حزب و ویت مین کمک‌های زیادی کرده بودند، برکنار کرد. با تحریک او روستاییان، زمین‌داران و کادرها مورد حمله قرار گرفتند و بسیاری از واحدهای اداری منطقه‌های مختلف منحل، کادرهای آن‌ها برکنار و دهقانان فقیر جایگزین آن‌ها شدند. با آن‌که در قانون اصلاحات ارضی اعمال خشونت ممنوع شده بود، به گفته‌ی «توونگ وو»، در یکی از دستورالعمل‌های حزب در ۱۹۵۳ به «اعدام یک مالک در هر هزار نفر جمعیت» اشاره شده بود، ابعاد اعدام‌ها و قتل‌ها بسیار زیاد بود. در ۱۹۵۷ در پی مواجهه با مشکلات تولیدی و سیاسی، حزب این «خطاها» را اصلاح کرد، و رهبران مسئول این تندروی‌ها از جمله «توونگ چین» را از مسئولیت‌شان برکنار کرد. خراب شدن رابطه‌ی شوروی و چین، و نزدیکی اغلب رهبران حزب به شوروی، موقعیت «توونگ چین» را تضعیف کرد، اما وی بعدها با تغییر موضع به رهبری حزب و دبیر اولی هم رسید.

مسأله‌ی اساسی تعیین تکلیف مالکیت خصوصی بود که در مقاطع مختلف دستخوش تغییراتی شد. قانون اساسی پس از انقلاب در ۱۹۴۶ «مالکیت خصوصی برای تمام شهروندان را تضمین» کرده بود. در دوره‌ی پس از شکست فرانسه، در ۱۹۵۹ «وجود مالکیت سرمایه‌داران ملی» مورد تأیید قرار گرفت. اما در مرحله بعدی در دوران پس از شکست امریکا، در ۱۹۸۰ قانون اساسی جدید اعلام کرد که مالکیت «به مردم تعلق دارد، و دولت آن را اداره می‌کند». این سیاست نیز همان‌طور که اشاره خواهد شد، بعداً تغییر کرد.

به دنبال استقلال از فرانسه در شمال، دولت ساختار برنامه‌ریزی مرکزی دولتی را در ۱۹۵۵ با هدف «ایجاد یک جامعه‌ی کاملاً سوسیالیستی و از نظر تکنولوژیک پیشرفته» به وجود آورد. از سال ۱۹۵۸ اولین برنامه‌ی سه‌ساله برای مهیا کردن زمینه‌ی اجرای برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اول (۱۹۶۱ تا ۶۵) که قرار بود اقتصاد را «تماماً سوسیالیستی» کند و توسعه‌ی سریع کشاورزی و صنعت را فراهم آورد، به موقع اجرا گذاشته شد. در پایان این برنامه بود که بخش دولتی به بخش قالب اقتصادی در شمال تبدیل شد، و طبق آمار رسمی، حدود ۹۰ درصد بخش کشاورزی و صنعت تحت مالکیت دولت و یا مالکیت اشتراکی (کلکتیو) درآمد. پیشرفت‌های زیادی نیز در بخش معادن، که شمال ویتنام از آن نظر بسیار غنی‌تر از جنوب بود، به دست آمده بود. آیین پیشرفت‌ها بدون کمک‌های مالی و فنی شوروی، چین، و تا حدودی دیگر کشورهای سوسیالیستی آن زمان ممکن نبود. طبق آمارهای رسمی، بین سال‌های ۱۹۵۵ تا پایان برنامه‌ی اول، هانوی یک میلیارد دلار از متحدین خود دریافت کرد که ۸۰ درصد آن‌را شوروی تأمین کرده بود. قرار بود که برنامه‌ی دوم بلافاصله پس از برنامه‌ی اول اجرا شود، اما تشدید درگیری‌ها با امریکا و تأمین هزینه‌های جنگ جنوب مسأله‌ی توسعه‌ی اقتصادی را به اولویت دوم تبدیل کرد و عملاً تا پایان جنگ با امریکا کنار گذاشته شد. بعد از پایان برنامه‌ی اول تا پایان جنگ با امریکا، شوروی و چین بیش از چهار میلیارد دلار به ویتنام کمک مالی کردند. به رغم این کمک‌ها، جنگ به تولید کشاورزی و صنعتی سخت صدمه زده بود.

از منظر اقتصادی، یکی از مسائل اصلی از آغاز، اجتماعی (کلکتیویزه) کردن کشاورزی بود. «دویکر» اشاره دارد که ویتنامی‌ها با توجه به تجربه‌ی شوروی، می‌دانستند که اجتماعی کردن کشاورزی بدون درجاتی از ماشینی (مکانیزه)

کردن که بتواند مزایای تولید اشتراکی را به دهقانان منفرد نشان دهد، شانس موفقیت ندارد. اما آنان تحت تأثیر تجربه‌ی چین که مبتنی بر اجتماعی کردن کشاورزی مقدم بر مکانیزه کردن بود، در ۱۹۵۸ تصمیم به این کار گرفتند. آنان این فرایند را در چند مرحله به اجرا گذاشتند (از همکاری در دوران برداشت محصول، تا ایجاد تعاونی‌های نیمه سوسیالیستی، و نهایتاً ایجاد تعاونی‌های تماماً سوسیالیستی). در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ در مناطق غیر کوهستانی حدود ۸۰ درصد از خانوارهای روستایی در تولید اجتماعی سهیم شدند. اما به‌خاطر کمبود ماشین‌آلات کشاورزی، تولید بسیار پایین بود. تعاونی‌ها از یک سو خدمات مهمی به روستاییان عرضه می‌کردند، و از سوی دیگر با ایجاد محدودیت‌های مختلف از جمله سهمیه‌ی سخت‌گیرانه‌ی خرید محصولات، دهقانان را ناراضی می‌کردند. بارآوری تولید پایین بود و بسیاری از دهقانان از کار کلکتیو سر باز می‌زدند، محصولات تعاونی‌ها را می‌دزدیدند و در بازار آزاد می‌فروختند. دولت، برای ایجاد انگیزه در آن‌ها، اجازه داد که پنج درصد زمین‌های مشترک به زراعت خصوصی اختصاص یابد، و همین بخش مهم‌ترین منبع درآمد روستاییان شده بود.

در بخش صنایع و دیگر بخش‌های عمده اقتصادی تا زمانی که امید به وحدت با جنوب از بین نرفته بود، سیاست ملی کردن با احتیاط زیادی در پیش گرفته شد، و حزب خواستار همکاری کارگران و کارفرمایان بود. بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۵۴، حزب بسیاری سیاست‌های مترقی در مورد شرایط کار و مشارکت کارگران را به موقع اجرا گذاشت. اما از ۱۹۵۷ برای تحت کنترل در آوردن فعالیت‌های عمده‌ی اقتصادی، حزب تصمیم گرفت که اکثر واحدهای اقتصادی خصوصی را ملی کند. این اقدام همراه با مشکلات فزاینده‌ی جنگ مسائل و مشکلات ویتنام شمالی را دوچندان کرد. با این حال، حزب، دولت و ملت ویتنام شمالی با تحمل سختی‌های طاقت فرسا سالهای جنگ با آمریکا را پشت سر گذاشتند. پس از ۱۹۷۵ «حزب کارگران ویتنام» با «حزب انقلابی خلق» در جنوب که در واقع حزب ویت کنگ بود، وحدت کرد و «حزب کمونیست ویتنام» را تشکیل داد. با پیروزی بر آمریکا، اولویت اول حزب و دولت مجدداً به توسعه‌ی اقتصادی و حل مشکلات بازسازی جنگ بازگشت. مشکلات بلافاصله عبارت بودند از وحدت شمال سوسیالیستی و جنوب سرمایه‌داری، بیکاری، بازگرداندن بیش از دو میلیون سرباز به فعالیت‌های اقتصادی، اسکان دادن بیش از سه میلیون پناهنده‌ی روستایی که در طول جنگ به شهرها سرازیر شده بودند، و بازسازی زیرساخت‌ها، مزارع و تأسیسات ویران‌شده. هدف برنامه‌ی اقتصادی دوم (۱۹۷۶-۱۹۸۰) «سه انقلاب در روابط تولیدی، ایدئولوژی و فرهنگ، و علوم و تکنولوژی» بود. اما مشکل اصلی آن تأمین مالی و سرمایه‌گذاری‌ها بود. آمریکا در توافق پایان جنگ وعده داده بود که چند میلیارد دلار به ویتنام کمک کند، اما جerald فورد، رییس‌جمهور آمریکا آن‌را به تأخیر انداخت و رییس‌جمهور جدید، جیمی کارتر، کلاً پرداخت آن را لغو کرد. شوروی مشکلات خود را داشت، و با این حال تا مدتی سالی یک میلیارد دلار کمک می‌کرد. چین میزان کمک‌های خود را به‌خاطر مسائل داخلی کاهش داد، و زمانی که ویتنام به شوروی نزدیک‌تر شد، چین نه تنها کلیه‌ی کمک‌های خود را قطع کرد، بلکه پروژه‌های ناتمام خود در ویتنام را نیز برچید. تلاش برای جلب سرمایه‌گذاری‌های خارجی نیز، در آن زمان ناموفق ماند.

پیچیده‌ترین مشکل چگونگی برخورد با جنوب ویتنام بود. برخلاف نظر تندروها که ناتوان از درک عواقب یک سیاست عجولانه، خواهان مصادره و ملی کردن‌های وسیع بودند، حزب آگاهانه با حداکثر احتیاط برخورد کرد تا از فرار سرمایه و فرار مغزها جلوگیری کند. جنوب علاوه بر طبقه‌ی سرمایه‌داران بزرگ، متوسط و کوچک، یک طبقه‌ی متوسط گسترده و مرفه متشکل از متخصصان حرفه‌ای و مدیران داشت، و حزب نمی‌خواست که آن‌ها را وحشت‌زده کند. اقتصاد سراسری ویتنام به پنج بخش تقسیم شد؛ مالکیت دولتی، مالکیت اشتراکی، مالکیت مشترک دولتی - خصوصی، مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه، و مالکیت فردی. در مورد وحدت شمال و جنوب حزب با آن‌که هدف سوسیالیستی کردن تدریجی جنوب را در برنامه گنجانده بود، در آن مقطع سیاست «راه رفتن روی دو پا» (سوسیالیسم در شمال و سرمایه‌داری در جنوب) را در پیش گرفت و رسماً اعلام کرد که کسب‌وکارها بدون تغییر به فعالیت‌های خود ادامه خواهند داد. تنها بانک‌ها و شبکه‌ی آب و برق ملی شدند، و اموال سرمایه‌داران بسیار بزرگ مصادره و تعداد معدودی که رابطه‌ی بسیار نزدیکی با رژیم گذشته و امریکا داشتند، اعدام شدند.

با این حال با فشار روز افزون تندروها، حزب در ۱۹۷۷ تصمیم به «سوسیالیستی» کردن جنوب گرفت؛ ابتدا لغو مالکیت خصوصی در شهرها، و پس از آن اجتماعی کردن تولید در روستاهای جنوب در دستور کار قرار گرفت. در مارس ۱۹۷۸ ملی کردن تمامی واحدهای بزرگ خصوصی آغاز شد. از آن‌جا که نسبت به واکنش سرمایه‌داران تردید نداشتند، حزب واحدهای ضربتی به نام «دسته‌ی جوانان» را ایجاد و شب قبل از اعلام ملی شدن‌ها، این جوانان به تمامی واحدهای تولیدی (حدود سی هزار واحد) هجوم بردند و دفاتر، انبارها و محصولات را مصادره کردند. دولت به سرمایه‌داران وعده داد که جبران خسارت کند، و آن‌ها را تشویق کرد که به شرکت‌های مشترک خصوصی - دولتی بپیوندند. در روستاها نیز سیاست اجتماعی کردن با همان مراحل مشابه شمال آغاز شد. واکنش‌ها در هر دو مورد شهر و روستا بسیار سریع و به مراتب وسیع‌تر از آن بود که حزب پیش‌بینی می‌کرد. موج وسیع فرار از ویتنام آغاز شد، و کاهش تولیدات کشاورزی و صنعتی، رشد بازار سیاه، سهمیه‌بندی و رشد فقر را به همراه داشت. حزب به‌زودی متوجه «خطا»ی خود شد. پلنوم ششم حزب در ۱۹۷۹ تصمیم به تعدیل سیاست‌ها گرفت و از سیاست‌های قبلی عقب‌نشینی کرد. پاره‌ای تحلیل‌گران انقلاب ویتنام به‌درستی این تغییر سیاست را شبیه «برنامه‌ی اقتصادی نوین» (نپ) دوران لنین در شوروی می‌دانند.

در این میان یک «انقلاب فرهنگی»، البته نه به حدت و شدت چین و فجایع آن، به راه افتاد. در جنوب که سال‌ها تحت کنترل امریکا، و قبل از آن فرانسه زیسته و فرهنگ غربی بر بخش وسیعی از مردم به‌ویژه طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده مسلط شده بود، این کار به مراتب سخت‌تر بود. این انقلاب فرهنگی نظیر دیگر انقلاب‌های فرهنگی به قولی نه برای روشنگری مردم و تشویق آن‌ها به تفکر، بلکه برای تنظیم ذهن آن‌ها در جهت پذیرش بی‌چون و چرای سیاست‌های حزبی بود، و نظیر انقلاب چین و دیگر موارد از ناکام‌ترین بخش‌های این انقلاب‌ها بود.

در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۸۰ بحران شدید اقتصادی، همراه با تورم فوق‌العاده زیاد، تراز منفی پرداخت‌ها، و دیگر مشکلات اقتصادی، حزب را به تغییر سیاست‌ها واداشت. در ۱۹۸۶ کنگره‌ی ششم حزب کمونیست تصمیم به «بازسازی»

گرفت و هدف این مرحله از انقلاب را «اقتصاد بازار با جهت‌گیری سوسیالیستی» اعلام کرد. عدم تمرکز در پاره‌ای تصمیم‌ها، اجازه دادن به مناطق برای ایجاد شرکت‌های تجاری - که به معنی لغو انحصار دولت مرکزی در امور تجاری بود - ایجاد واحدهای تولیدی کوچک و متوسط غیردولتی در جوار صنایع بزرگ دولتی، تشویق ایجاد شرکت‌های سهامی و فروش بخشی از سهام شرکت‌های دولتی، از جنبه‌های مهم این اصلاحات بودند. در بخش کشاورزی اجازه داده شد که کشاورزان سهمیه‌ی محصولات تولیدی خود را رسماً در بازار بفروشند. بدون تردید، تغییر جهت اقتصاد چین به سمت اصلاحات نولیبرالی و فروپاشی بلوک شوروی به این اقدامات شتاب بخشید و در مراحل بعدی جنبه‌های بیش‌تری از اقتصاد بازار به اجرا گذاشته شد. در ۱۹۹۲ قانون اساسی رسماً وجود مالکیت خصوصی را مورد تأیید قرار داد و سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق کرد. در مورد مالکیت زمین با آن که «قانون زمین» کماکان دولت را مسئول مالکیت زمین قلمداد می‌کند، اما «حق» استفاده از زمین را قابل واگذاری کرد.

روشن بود که سیاست‌های جدید پی‌آمدهای اقتصادی و اجتماعی وسیعی به دنبال خواهد داشت. از یک‌سو، رشد سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی (بعد از حل درگیری‌های ویتنام در کامبوج) رشد اقتصادی، اشتغال، توسعه‌ی زیرساخت‌ها و توسعه‌ی صنایع و خدمات را به همراه داشت، و از سوی دیگر ایجاد نابرابری‌های طبقاتی، منطقه‌ای، و شهر و روستا را.

حزب کمونیست ویتنام این تغییرات مهم را چنین توجیه کرد که برای استقرار سوسیالیسم نیروهای مولده و زیربنای مادی - فنی باید رشد به‌مراتب بیش‌تری از آنچه که هست داشته باشد. انقلاب ویتنام با آن که کمابیش همان مسیر پرفراز و فرود انقلاب چین را طی کرد، ویژگی‌های متفاوتی داشت. مقایسه‌ی دو عنوانی که هر یک از آنها بر تغییر جهت خود گذاشتند، تا حدودی بیانگر این تفاوت است. چینی‌ها سیاست جدید را «سوسیالیسم بازار» نامیدند که نام بی‌مسمایی است، چراکه نظام موجود چین را نوعی سوسیالیسم قلمداد می‌کند! اما ویتنامی‌ها به قول «مایکل کارادیس» مدل جدید را نه سوسیالیسم، بلکه مسیری برای نیل به سوسیالیسم می‌دانند. در تغییر جهت دادن نیز، ویتنامی‌ها راه افراطی چین را طی نکردند. در مدل ویتنامی بخش خصوصی به نسبت چین نقش بسیار محدودتری دارد و غالب وسایل تولید در کنترل دولت و بخش کلکتیو است.

به‌طور خلاصه، مبارزه‌ی قهرمانانه‌ی مردم ویتنام تحت رهبری هوشیارانه و زیرکانه‌ی هوشی مین و دیگر رهبران نزدیک به او طی دهه‌ها دو غول استعماری و امپریالیستی را شکست داد. اما رهبران حزب، به‌ویژه تندروها تحت تأثیر انقلاب‌های روسیه و چین این توهم را داشتند که می‌توانند یک کشور عقب‌مانده و روستایی را مستقیماً و به‌سرعت «سوسیالیستی» کنند. آنان پس از طی یک مسیر طولانی با برخورد به واقعیت‌های تلخ توسعه‌ی ملی در یک نظام سرمایه‌داری جهانی شده ناچار به عقب‌نشینی شدند. انقلاب‌های ویتنام درس‌های بسیار ارزشمندی برای دیگر جنبش‌ها و جریانات سیاسی چپ - به‌ویژه جریاناتی که به تصور خود به یک انقلاب بلافاصله‌ی سوسیالیستی امیدوارند - به همراه دارد.

* انقلاب اول ویتنام نظیر بسیاری از دیگر انقلاب‌های قرن بیستم در برابر سلطه‌ی خارجی و جنگ به وقوع پیوست و عامل خارجی در آن نقش تعیین‌کننده داشت.

- این انقلاب نظیر دیگر انقلاب‌های اول، در یک مسیر طولانی، با مشارکت وسیع طبقات و نیروهای مختلف در پایان بخشیدن به سلطه‌ی استعماری و امپریالیستی و تغییر نظام سنتی سلطنتی، انقلاب موفق بود.

* انقلاب ویتنام دو جنبه‌ی مرتبط استقلال‌طلبی و عدالت اجتماعی داشت، که هر یک می‌بایست به شکلی بهینه (اپتیمم) در رابطه با هم پی‌گیری شود. اگر در آغاز، بیشینه کردن توجه به استقلال باعث کم‌توجهی به عدالت اجتماعی شد و نتوانست حمایت دهقانان را چندان جلب کند، در دوران کمینترن تا قبل از جنگ دوم، با بیشینه کردن توجه به عدالت اجتماعی، استقلال‌طلبی را کمینه کرد و بدین ترتیب، حامیان‌اش در میان اقشار مختلف شهری را منزوی نمود.

* انقلاب دوم با هدف استقرار سوسیالیسم به رهبری روشنفکران و کادرهایی با خاستگاهی در میان طبقه‌ی متوسط جدید، و نه به رهبری طبقه‌ی کارگر، آن‌طور که تاریخ رسمی حزب ادعا می‌کند، از بطن انقلاب اول بیرون آمد. در دهه‌ی ۱۹۳۰ و پیدایش حزب کمونیست هندوچین، طبقه‌ی کارگر بخش بسیار ناچیزی از حزب و حتی جامعه را تشکیل می‌داد، در ۱۹۵۱ و تشکیل «حزب کارگران ویتنام» باز تعداد کارگران حزب بسیار اندک بود. حتی بیست سال پس از آن در ۱۹۷۱ در مهم‌ترین شهرهای صنعتی شمال ویتنام، کارگران حزب تنها حدود ۱۵ درصد اعضا را تشکیل می‌دادند.

* درگیری‌های درون حزب، سیاست‌های حزب را با نوسانات زیادی همراه می‌کرد. نمونه‌ی بارز آن در دوران قبل از وحدت شمال و جنوب، ایجاد عجلولانه‌ی «روستاهای سرخ» و چگونگی برخورد با کلکتیویزه کردن روستاها و تصفیه‌های خشن درون‌حزبی بود که با صدماتی که به تولید کشاورزی وارد کرد، حزب را ناچار به پذیرش «خطا»ها نمود. اما همین خطاها بار دیگر در مرحله‌ی پس از وحدت نیز تکرار شد. تعجیل در «سوسیالیستی» کردن جنوب، به‌رغم سیاست‌های محتاطانه‌ی اولیه از آن جمله بود.

* همبستگی جهانی سوسیالیستی تأثیر دوگانه‌ای بر جنبش ویتنام داشت. از یک سو مداخله‌های آمرانه‌ی کمینترن پس از کنگره‌ی ششم بی‌توجه به واقعیت‌های مشخص عینی و ذهنی ویتنام، حزب را به رادیکالیسم بی‌پایه‌ای کشاند، نیروهای چپ سوسیالیستی را تا حد نابودی زیر ضرب برد، آن‌ها را از متحدان‌شان منزوی کرد، و رهبر جنبش، هو شی مین را که با این سیاست‌های کمینترن مخالف بود تنبیه و تحقیر نمود. از سوی دیگر در مقاطع بعدی شوروی مهم‌ترین حامی جنبش

ویتنام بود و حمایت‌های مالی و نظامی آن در پیروزی ویتنام نقش تعیین‌کننده داشت. چین هم قبل از اختلاف نظر با شوروی و قطع کمک به ویتنام، دومین کمک‌کننده به جنبش ویتنام بود

* کپی‌برداری از الگوی سازمانی شوروی، ایجاد حزب طراز نوین، دولتی کردن‌ها، برنامه‌ریزی متمرکز، و نبود دموکراسی، عواقبی مشابه آنچه که بر شوروی و چین گذشت را به همراه داشت.

* با آن‌که سوسیالیست‌های ویتنام پس از نوسانات بسیار و تند روی‌ها و کند روی‌های متعدد، به این درک مهم رسیدند که بدون یک فاز تدارکاتی در دوران سرمایه‌داری امکان‌گذار به سوسیالیسم وجود ندارد، اما در این مسیر سخت و مشکل، در میان تمام کشش‌ها و تهاجم‌های سرمایه‌داری در عرصه‌ی ملی و جهانی، رادیکالیسم بهینه‌ای را پی‌گیری نکردند. در تجربه‌ی آنچه که آن‌را «راه رفتن روی دو پا» نامیدند، پای راست از پای چپ به‌مراتب تندتر برداشته شده، و تا حد زیادی این جنوب بود که شمال را سرمایه‌داری کرد، و نه شمال که می‌خواست جنوب را سوسیالیستی کند.

منابع

Berger, Mark T., "Decolonization, Modernization and Nation-building: Political Development Theory and Appeal of Communism in Southeast Asia, 1945-1975", in *Journal of Southeast Asian Studies*, October 2003.

Duan, Le, *The Vietnamese Revolution, Fundamental Problems, Essential Tasks*, Hanoi, 1970.

Duiker, William J., *Vietnam; Nation in Revolution*, Westview, 1983

Giap, Vo Nguyen, *People's War, People's Army*, Foreign Language Publishing House, Hanoi, 1961.

Ho Chi Minh, "Appeal Made on the Occasion of the Founding of the Indochinese Communist Party", in *Selected Writings of Ho Chi Minh (1920-1969)*, Ho Chi Minh Internet Archive (Marxists.org), 2003.

Kim Khanh, Huynh, *Vietnamese Communism, 1925-1945*, Cornell University Press, 1982

Karadjis, Michael, "Socialism and the Market: China and Vietnam Compared", in *International Journal of Socialist Renewal*, 20 March 2013.

Lockard, Craig A., "Meeting Yesterday Head-on: The Vietnam War in Vietnamese, American and World History", *Journal of World History*, Vol. 5, No 2, 1994.

Marr, David G., *Vietnam: State, War, and Revolution (1945-1946)*, University of California Press, 2013.

Marr, Davis G., *Vietnam 1945: The Quest for Power*, University of California Press, 1995.

McAlister, John T. Jr., *Vietnam; The Origin of Revolution*, Alfred A. Knopf, 1969.

Miller, Edward, (ed.) *The Vietnam War: A Documentary Reader*, Wiley Blackwell, 2016.

Moise, Edwin E., *Land Reform in China and North Vietnam: Consolidating the Revolution at the Village Level*, The University of California Press, 1983.

Vu, Tuong, "Triumphs or Tragedies: A New Perspective on the Vietnamese Revolution", in *Journal of Southeast Asian Studies*, June 2014.

Woodside, Alexander B., *Community and Revolution in Modern Vietnam*, Houghton Mifflin, 1976/